

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

بحثی که با شما داریم بررسی ادله قائلان به اجزا در امتثال اوامر ظاهری است؛ اگر مستحضر باشید تا 10 دلیل یا بیان برای اثبات چنین مدعای اقامه شده است. دلیل چهارمی که ما بیان کردیم قاعده نفی حرج، نفی عسر، قاعده سهله و سمحه بودن شریعت. توجه داشته باشید که قاعده نفی حرج با شریعت سهله سمحه فرق دارد. ولی ما چون بنا نداشتیم این ها را خیلی بشکافیم این ها را ذیل یک دلیل مطرح کردیم. متأسفانه در فقه و اصول نیز این ها درست جدا نشده اند. ما قاعده نفی حرج داریم نفی عسر هم داریم اما اینکه شریعت باید سهله سمحه باشد (قاعده تسهیل یا تیسیر) درست مطرح نشده است.

مفاد این سه قاعده این است که اگر ما قائل به عدم اجزا شویم مستلزم عسر، حرج و عدم سهولت است لذا ما قائل به اجزا می شویم. من 20 سال طبق نظر یک مجتهد عمل می کنم مثلاً مجتهد فرموده بود در وضو، ترتیب در مسح پا لازم نیست و من هم ترتیب را رعایت نمی کردم بعد مرجع من فوت می کند و سراغ مرجع دیگر رفتم و مرجع زنده ترتیب را لازم می داند آیا من باید این نمازها را قضا کنم؟ قضا نمازها حرج است اگر حرج هم نباشد با شریعت سهله سمحه منافات دارد.

تذکر: لوازم قاعده حجت است و توهم اصل مثبت پیش نیاید.

موج اول: ما دو نوع حرج داریم. حرج شخصی، حرج نوعی؛ اگر جعل حکمی نوعاً حرجی باشد و شارع قبل از جعل حکم ببیند حکم حرجی است در اینجا حکم نمی آید. مثلاً رسول خدا فرمودند: اگر بر امت من مشقت نبود مساواک را واجب می کردم ولی چون مشقت است امر نکرده ام. ممکن است کسی سوال کند اگر برای کسی حرجی نبود چه؟ مثلاً شخص بیکار است و... پیامبر می فرماید: خیر وقتی حرج نوعی بود حکم نمی آید.

در روایت دیگر در مورد آهن داریم خداوند چون می دانست حرج می شود برای آهن جعل نجاست نکرد. در اینجا حرج نوعی است و کاری به اشخاص نداریم.

اما در جایی که حرج می خواهد حکم را بردارد آیا حرج و ضرر نوعی است؟ مثلاً کسی بگوید برای من پیرمرد روزه گرفتن حرج نیست و... به او می گویند روزه بگیر؛ هرکس حرج دارد نگیرد و الا بگیرد. در این موارد با حرج نوعی کار نداریم و شخص به شخص حکمشان متفاوت است.

موج دوم: برخی از آقایان معتقدند برای اجزا، حرج شخصی ملاک است یعنی برای هرکسی حرج است قضا نکند و الا باید قضا بکند. اگر کسی 2 سال از مجتهدی تقلید کرد و مجتهد از دنیا رفت و مجتهد جدید حکمی مخالف حکم مجتهد سابق دارد و... آیا قضا کردن 2 سال نماز حرج است؟ به نظر حرج نیست مخصوصاً اگر شخص جوان باشد.

در مقابل کسانی که برای اجزا به حرج تمسک کرده اند برخی پاسخ داده اند در اینجا حرج شخصی مراد است نه نوعی. و لذا دلیل چهارم اخص از مدعاست.

در بحث غرر یادتان هست می گفتند غرر مبطل بیع است؛ آیا غرر شخصی مبطل است یا نوعی؟ در بحث خیار غبن، دلیل خیار غبن، لا ضرر است می گویند کسی که مغبون است اگر حق فسخ نداشته باشد ضرر می کند. حال سوال این است آیا بین غبن و ضرر همیشه تلازم است؟ اگر کسی جنسی خریده و گول خورده ولی به فاصله دو روز جنس افزایش قیمت پیدا کرده است یعنی در واقع الان ضرری نکرده است و... اگر ضرر شخصی باشد در اینجا ضرر نیست پس خیار غبن هم نیست اما اگر ضرر نوعی باشد خیار باقی است. مثلاً در کشور ما روز به روز افزایش قیمت داریم اما در برخی کشورهای دیگر این طور نیست.

حق شفعه، در حق شفعه می دانید کسانی مثل شیخ انصاری می گویند حق شفعه برای دفع ضرر شریک است و اولویت برای شریک است و شریک می تواند خودش بخرد. و الا اگر این حق نباشد شخص ضرر می کند. آیا این ضرر نوعی است یا شخصی؟

مشکل اینجا است گاه حرج شخصی است گاه نوعی است فرق این دو در چیست؟

اگر نفی ضرر بخواند جلوی آمدن حکم را بگیرد اینجا نوعی معیار است مثال مسواک و آهن؛ اگر بخواند حکم موجود را بردارد مثلا وجوب روزه یا قیام را بردارد اینجا شخصی است.

در مانحن فیه، لا حرج می خواهد عدم اجزا را بردارد و اجزا را ثابت کند. آیا اینجا باید نوعی نگاه کنیم یا شخص؟

آقای خویی، آقای آخوند، شیخ استاد، آقای روحانی و... معتقدند در اینجا حرج شخصی است برای هرکس حرج است اجزا ولی هرکس حرج نیست عدم اجزا

سوال: اگر کسی بگوید از کجا می گویند اینجا حرج شخصی است؟ عدم اجزا نوعا حرج است و با شریعت سهله سمحه منافات دارد چرا اینجا حرج نوعی را مطرح نمی کنید؟

هر کجا با جعل حکم شرعی حرج ایجاد شود حکم شرعی جعل نمی شود مثلا مسواک زدن یا نجاست آهن. اما در جایی که می خواهد حکم مکشوف و موجود را بردارد اینجا حرج شخصی است. به عبارتی: اگر در فرآیند جعل حکم باشد حرج نوعی است اما هر کجا حرج بخواند حکم را بردارد حرج شخصی است. در مانحن فیه آیا می خواهد حکم را بردارد یا جلوی آن را بگیرد؟ مثال: شما یک عمری وضو طبق فتوای زید گرفتید حالا کشف خلاف شده است مثلا نظر مجتهد اول عوض شده است و می گوید کل وضوها و نمازها باطل است و... اینجا حرج جلوی آمدن حکم را نمی گیرد بلکه می خواهد حکم را بردارد. لذا در اینجا حرج شخصی می شود. به عبارت دیگر: اجزا و عدم اجزا حکم شرعی نیست بلکه اینکه چطور وضو گرفته شود حکم شرعی است. اصلا اجزا و عدم اجزا حکم شرعی نیست تا نفی حرج یا نفی ضرر آن را نفی کند. از این رو دلیل چهارم نیز مورد پذیرش نیست.

استاد: با همه تلاشی که ما کردیم ولی کلمات بزرگان (مثل شیخ انصاری) منقح نیست. مرحوم شیخ در خیار غبن، حق شفعه ضرر را نوعی می پندارد. در حالی که در این موارد نیز می خواهد ضرر حکم موجود را بردارد و شخصی است. در مثال خیار غبن، نیز ضرر شخصی است ولی شیخ قائل به ضرر نوعی شده است. کلمات آقایان منقح نیست. در کلمات آقای خویی نیز ناهماهنگی دیده می شود ایشان در خیار غبن و حق شفعه می فرماید: معیار لاضرر نیست لذا مطلقا حق خیار هست.

سوال: در امثال جهاد در مورد ضرر چه می فرمایید؟

پاسخ: چه کسی گفته ما در اسلام حکم ضرری نداریم ما در اسلام حکم فاسد نداریم. بلاخره انسان باید یک جاهای مالش را بدهد جانش را بدهد معنای لا ضرر نیز رفع حکم ضرری نیست بلکه نفی حکم مفسده دار است. در مورد لا حرج نیز ما قائل ایم پارادایم است نه قاعده

دلیل پنجم: گفته شده بود ما در تمام روایات و آیات یک جا نداریم که شخصی در زمان معصومین خدمت ائمه رسیده باشد و بگوید من به اماره عمل کرده ام بعد کشف خلاف شده و... چه کنم؟ گویا بین همه اجزا مسلم بوده است. این را اصطلاحاً اطلاق مقامی گویند. اگر اطلاق مقامی هم نگویید اشکالی ندارد برخی ها می گویند لو کان لبان یا لو کان لقال و...

الحمد لله رب العالمین